



مقایسه تطبیقی شکل‌گیری هویت تراملی زن شرقی مهاجر در آثار جومیا لاهیری و مهرنوش مزارعی از دیدگاه هومی بابا

امید ورزنده (نویسنده مسؤول)^۱

استادیار گروه زبان انگلیسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج

سید رضا ابراهیمی^۲

مربی گروه زبان انگلیسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۲/۲۱ تاریخ پذیرش: ۹۱/۳/۱۷

چکیده

ریشه‌های ملی و فرهنگی نویسنده یک اثر، تأثیر عمیقی بر شکل‌گیری پیرنگها و مضامین داستانهای او دارد و همزمان هویت ملی شخصیت‌های داستانی او را نیز شکل می‌بخشد. در دنیای معاصر، مهاجرت باعث شده که

1. Email: Omid_varzandeh@yahoo.com

2. Email: s.r.ebrahimi@gmail.com

انسانها از هویت ملی خود دور افتاده و در جستجوی هویتی جدید در فضای میانه فرهنگی و اجتماعی باشند و این مسأله باعث بروز چالش و بحران بزرگی در زندگی مهاجران شده است. این بحران به دلایل مختلف در مورد زنان شرقی مهاجر عمیق تر و چالش برانگیزتر است و مورد توجه نویسندگان زیادی است که مهنوش مزارعی و جومپالاهیری، دو نویسنده زن ایرانی و هندی، از این دسته از نویسندگان هستند. این تحقیق به مقایسه تطبیقی آثار مهنوش مزارعی و جومپالاهیری از دیدگاه هومی بابا، نظریه پرداز نقد پسا استعماری، می پردازد که به طور خاص مفهوم چالش هویت ملی زن مهاجر شرقی ساکن غرب را جستجو می کند که از دغدغه های امروزی انسان معاصر محسوب می شود. اقتضای زندگی در غرب پذیرش نوع جدیدی از هویت بینابینی است که آنرا هویت تراملی می خوانند. هویت تراملی چالش انسان معاصر برای فراموش کردن هویت ملی و پذیرش هویت فضای مهاجرت است و در نهایت به پذیرش هویتی جدید به نام هویت تراملی ختم می شود. در این تحقیق سعی شده تا با جستجو در تفکرات و رفتار شخصیت های آثار لاهیری و مزارعی چگونگی شکل گیری هویت تراملی در زنان هندی و ایرانی ساکن غرب بررسی شود و به عبارت دیگر این هدف دنبال می شود که هویت تراملی تا چه اندازه عناصر هویت ملی فرد مهاجر را در خود جای داده یا به چالش کشیده است. همچنین این تحقیق سعی دارد با خوانشی پسا استعماری از آثار دو نویسنده زن ایرانی و هندی، چگونگی تلاش آنها را برای ترسیم تصویر نو و واقعی زن معاصر و نقش هویت در حفظ ریشه های فرهنگی و ملی را در ادبیات داستانی نویسندگان زن معاصر بررسی کند.

کلید واژه ها: هویت ملی و تراملی، زن شرقی مهاجر، هومی بابا، خوانش پسا استعماری، جومپالاهیری و مهنوش مزارعی.

مقدمه

مشرق زمین با وجود تمدن کهن و فرهنگ سازش همیشه کانون بحرانها و نا آرامیها

بوده است. در حالی که غرب به خصوص آمریکا با قدمتی اندک به مرحله ای باورنکردنی از توسعه رسید و می توان گفت که پس از جنگ جهانی دوم توانست در مدت کوتاهی به درجه ای از پیشرفت و ثبات برسد که موقعیتهای فریبنده ای برای ساکنین مشرق زمین فراهم نماید تا با مهاجرت بتوانند از بسیاری از موهبت های این دستاوردها بهره بگیرند. مهاجرت برای زندگی بهتر، دل مشغولی بسیاری از مردمان قاره کهن بوده و هست. اگرچه مهاجر شرقی علاوه بر مشکلات متعدّد اقتصادی و سیاسی و غم غربت دست به گریبان چالش مهم دیگری به نام بحران هویت نیز هست. بنابر نظر اریک اریکسون^۳ (۱۹۰۲-۱۹۹۴) یکی از بخش های مهم هویت انسان سابقه اجتماعی فرهنگی او است که فرصتها را برای بیان و بازشناسی دو عامل مهم دیگر یعنی عامل بیولوژیکی و احساس درونی فراهم می آورد. سابقه اجتماعی و فرهنگی در بستر کانون کوچک خانواده و بستر وسیع اجتماع شکل گرفته و پرورده می شود. اگر بستر اجتماعی شکل دهنده هویت را ملّتی که فرد در آن متولّد می شود، در نظر گرفت، می توان هویت اجتماعی هر فرد را هویت ملّیتی او خواند. برای مثال هویت ایرانی، هندی، تاجیک و غیره. مهاجران شرقی همیشه با چالش مهم تقابل فرهنگ شرق و غرب روبرو بوده اند و بسیاری از آنها مجبور به پذیرش هویتی دوگانه شده اند که هویت فراملّی یا تراملی (*Transnational*) خوانده می شود. برخی از این مهاجران با عبور از مرحله ی گذار که شامل تطابق با فرهنگ جدید است، هویت ملّی خود را به حالت تعلیق در آورده و با هویت جدید به سازگاری رسیده اند. در حالی که در برخی دیگر احساس درونی برای پذیرش هویت دوم شکل کاملّی نیافته است. شاید یکی از ماندگارترین ابزارها برای به تصویر کشیدن این هویت دوگانه یا تراملی و برخورد انسان شرقی با این مقوله، در قالب رمان و داستان شکل گرفته است. و بدون شک تعامل زن شرقی با آداب و رسوم و باورهای خاص خود با فرهنگ سرزمین جدید بسیار جدی تر از برخورد مردها است. حال اگر نویسنده داستان خود یکی از زنان مهاجری باشد که تجربه زیست شده مهاجرت و هویت تراملی را داشته باشد، بدون شک اثر او می تواند تصویری واقعی تر و ملموس تر از این فرایند ارائه کند.

این تحقیق سعی دارد تا با مقایسه تطبیقی آثار دو نویسنده زن شرقی و ساکن غرب که به مسئله هویت تراملی زن شرقی مهاجر توجه خاصی داشته اند، بپردازد. در آثار این دو نویسنده که یکی هندی و دیگری ایرانی است به چند بُعد از مسئله زن و هویت تراملی او

3. Erik Erikson

پرداخته شده است. مهنوش مزارعی در سال ۱۳۳۰ در تهران به دنیا آمد. بیشتر سال‌های کودکی و نوجوانیش را در شیراز و بنادر جنوب ایران گذراند. دوره لیسانس خود را در تهران به پایان رساند و در سال ۱۳۵۸ برای ادامه تحصیل به امریکا رفت. از او سه مجموعه داستان به چاپ رسیده که عبارتند از: بریده‌های نور ۱۳۷۳، کلارا و من ۱۳۷۶ و خاکستری ۱۳۸۱. همگی این آثار در آمریکا و به زبان فارسی منتشر شده اند. مجموعه‌ای از داستانهای مزارعی در ایران با عنوان «غریبه‌ای در اتاق من» توسط نشر آهنگ در سال ۱۳۸۲ به چاپ رسید که برگزیده‌ای است از سه کتاب قبلی خانم مزارعی و در برگیرنده ۱۶ داستان کوتاه برگزیده از میان سه مجموعه چاپ شده این نویسنده است.

شخصیتهای داستانهای مزارعی اغلب مهاجرانی هستند که زندگی عادی خود را در غرب می‌گذرانند و تأکید چندانی بر مهاجر بودن آنها نمی‌شود. آنها نظاره گر احوالات خود از طریق مشاهده و به تصویر کشیدن دیگری هستند. انسان‌های مهاجر در عین حال که می‌کوشند فرهنگ کشور میزبان را بپذیرا باشند، در پیله تنهایی خود، در پی بازگشت به گذشته فرهنگی و انسانی خود هستند و با یادآوری و بازگویی خاطره‌های گذشته، از دلبستگی مهاجران به روزگار گذشته خود حکایت دارند. راوی این داستان‌ها اغلب زنی است که ضمن خو گرفتن با شرایط مهاجرت، به مانند دیگر مهاجران، گذشته خود را نیز مدام مزه مزه می‌کند و گوشه‌هایی از ماجراهای گذشته بهانه روایت را فراهم می‌آورد که قبل از هر چیز، نگاه به زندگی زنی با تمام مؤلفه‌های زنانه زندگی خود دارد. زنی که این داستان‌ها را روایت می‌کند، بی آن که درگیر دغدغه‌های رایج در بین بسیاری از زنان نویسنده فمینیست باشد، تلاش می‌کند تا در لایه‌های زیرین داستان هایش دستمایه‌هایی برای مطالعه‌ی زندگی زنان فراهم آورد.

نویسنده‌ی دیگر مورد بحث در این تحقیق، جومپا لاهیری است. لاهیری نویسنده‌ای آمریکایی و هندی‌تبار است که متولد ۱۱ ژوئیه ۱۹۶۷ شهر لندن است. لاهیری با نخستین اثرش، مجموعه داستان «مترجم دردها» ۱۹۹۹ برنده جایزه ادبی پولیتزر در سال ۲۰۰۰ شد. در آثار او سه درونمایه مهم دیده می‌شود: خانواده، مهاجرت و ازدواج. در آثار لاهیری خانواده چنان نقش مهمی ایفا می‌کند که گویی خانواده اساسی‌ترین بنیان انسان معاصر شرقی است. هسته‌ی مرکزی داستان‌های لاهیری خانواده است. لاهیری در این فضاها از همسران دلسرد، غمگین و بدون عشقی می‌نویسد که به دلیل ضرورت تن به غربت داده‌اند؛ و با نگاهی تیزبین

به کاوش ذهن نوجوانان و فرزندان این خانواده‌ها می‌پردازد. در بیشتر آثار لاهیری بحث تقابلات فرهنگی مهاجرانی مطرح می‌شود که میان فرهنگ ملی خود، یعنی هویت هندی، و فرهنگ غریب مغرب زمین گرفتار آمده‌اند. در این تحقیق شکل‌گیری هویت تراملی در رمان *همنام* اثر لاهیری و داستان کوتاه *سنگام* اثر مهرنوش مزارعی بررسی می‌شود.

پیشینه‌ی تحقیق

هدف از این پیشینه مرور خلاصه‌ای از مطالعات تئوریک در مورد هویت تراملی یا چند فرهنگی بر روی مهاجران نسل اول و دوم است. ادبیات و پیشینه‌ی تحقیق شامل دو بخش نظری و عملی است. بخش نظری شامل کتب و مقالات چاپ شده در مورد مطالعات و خوانش پسا استعماری است که این تحقیق سعی دارد بدین وسیله به نقد و تحلیل آثار نویسندگان مورد بحث لاهیری و مزارعی بپردازد. این تحقیق با راهبرد نظریات هومی بابا^۴ و *گایتری اسپیواک*^۵ سعی دارد مفهوم هویت را در شخصیت‌های داستانی به طور عام و در مورد شخصیت‌های زن مهاجر به طور ویژه بررسی و تحلیل کند. مهمترین کتاب هومی بابا با عنوان «موقعیت فرهنگ»^۶ از کلیدی‌ترین متون پسا استعماری شناخته شده و حاوی مهم‌ترین نظریات وی در این باره است. بابا در این کتاب علاوه بر نقد مطالعاتی که از رویکردهای مختلف در زمینه فرهنگ انجام شده، به موضوعاتی از قبیل هویت، تقلید و دورگه بودن می‌پردازد و بسیاری از موضوعات مطالعات فرهنگی را از نو تعریف می‌کند. این نویسنده ۶۰ ساله هندی از اواخر دهه ۱۹۸۰ مطالعاتش را صرف تجزیه و تحلیل میراث تاریخ استعمار و گفتمان‌های سنتی در مورد نژاد، ملت، قومیت و روابط استعماری معاصر در عصر پسا نو استعماری کرده و مبادلات فرهنگی و هویت‌یابی از این طریق را در جغرافیاهای مختلف و از جمله در فضاهای مشترک (کلان شهرها) بررسی کرده است.

فصلنامه‌ی تحقیقات فرهنگی با چاپ مقاله‌ای از مسلم عباسی و مسعود آریایی نیا با عنوان «دیرینه‌شناسی علوم انسانی در گفتار پسا استعماری» با راهبرد نظریه خانم اسپیواک به نقد و تعریف «غربی» در برابر «شرقی» می‌پردازد. در این مقاله آمده است: «شرقی‌نگامی می‌تواند سخن بگوید که نقد خود را متوجه سوژه خود بنیادی کند که علوم انسانی براساس

4. HomiBhabha

5. Gayatri Chakravorty Spivak

6. Location of Culture

آن شکل گرفته است» (عباسی و آریایی نیا، ۱۳۸۸: ۲۱). این مقاله با تحلیل مفهوم هویت و جایگاه انسان در جامعه پسااستعماری نخستین قدم برای معرفی خود در برابر علوم انسانی سلطه گر را دستیابی به تعریفی از انسان و چگونگی مواجهه او با جهان برای فهم آن می‌داند. این مقاله همچنین دیدی تحلیلی نسبت به مطالعات انسانی غربی و علوم انسانی بومی از نظر اسپیواک دارد که راهبرد و الگوی تحلیلی برای تعمیم مطالعه تطبیقی حاضر است.

بخش دوم پیشینه ی تحقیق به آثار چاپ شده در زمینه نقد و تحلیل آثار داستانی مزارعی و لاهیری می‌پردازد و در این زمینه هیچ کتابی یا مقاله ای که به مقایسه تطبیقی این دو بپردازد، یافت نمی‌شود، اگر چه برخی آثار آنها جداگانه مورد بررسی قرار گرفته است. نقد و بررسی آثار خانم مزارعی بسیار کمتر صورت گرفته است، شاید به این دلیل که وی ساکن ایران نیست و فقط برخی از آثار او در ایران قابل چاپ می‌باشد. با این وجود خانم مزارعی نویسنده ی است که به زبان فارسی می‌نویسد و آثارش پیرامون مهاجران شرقی، عمدتاً ایرانی، و مسائل و مشکلات آنهاست. مقاله ای در روزنامه ایران در مورد داستانهایی او چاپ شده که در آن به این مطلب که داستانهایی مزارعی تصویری از زندگی زنان اریه می‌کند، اشاره شده است. منتقد معتقد است که زنان داستانهایی او با رجوع به خود سعی در بازنمایی وجه فراموش شده خود دارند، وجهی که در غالب زنان داستان یا بیرون از آن مشترک است. در مجموع داستانهایی این مجموعه با نثر و پرداخت یک دست خود، موقعیت‌های متفاوتی از زندگی آدمهایی را نشان می‌دهد که یا از تنهایی می‌گریزند و نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند یا حضور و وجود خود را در گوشه ای از جهان مزه‌مزه و تجربه می‌کنند. نکته حائز اهمیت این مقاله اشاره نویسنده به این نکته است که در داستانهایی مزارعی بی‌آنکه شعارهای فمینیستی داده شود در لایه های زیرینش، حرفهای جدی دیده می‌شود.

مقاله نودال برادا ویلیامز^۷ در ژورنال میلوس^۸ با عنوان «مترجم دردها: چرخه کوتاه داستانی» به تحلیل روایت، شخصیت و فضای هندی آمریکایی داستانهایی مزارعی می‌پردازد که نهایتاً به درونمایه‌ای واحد از آثار لاهیری می‌رسد که آن درونمایه می‌تواند موانع فرهنگی انسان بر سر راه ارتباط با دیگران، ازدواج، ارتباط نسل‌ها و دوگانگی در زندگی انسان‌هایی باشد که هویت

7. Noelle BradaWilliams

8. MELUS

تراملی یا دوگانه را در دنیای غرب و دور از ریشه‌های فرهنگی بومی خود تجربه کرده‌اند. حسن محمودی در روزنامه شرق مقاله‌ی تحلیلی در مورد مجموعه چاپ شده مهرنوش مزارعی «غریبه‌ای در اتاق من» نگاشته است. او با تحلیل نوع شخصیت پردازی در آثار او به این نکته اشاره دارد که در برخی از قصه‌های خانم مزارعی راوی زن، مهاجری است که نظاره‌گر مهاجری از کشور دیگری است. این مقاله به مشاهدات و دریافت‌های زنی ایرانی در آمریکا از فرهنگ‌های مختلف و اغلب آسیایی اشاره دارد. نویسنده مقاله با اشاره به واژه «دیگری» که در فرهنگ پسا استعماری به آن اشاره می‌شود به زنی اشاره دارد که تنها با خود و دیگری نظاره‌گر احوالات خود از طریق مشاهده و به تصویر کشیدن دیگری است. این دیگری از کشوری دیگر آمده است (محمودی، ۱۳۸۶).

بینود پودیال^۹ (۲۰۱۰) در پایان نامه خود با عنوان «بازسازی هویت فراملی در آثار نما کانتوس و جومپالاهیری» با بررسی مفهوم هویت و مکان با استفاده از نقد پسا استعماری می‌پردازد. او در این پایان نامه به این نکته اشاره دارد که بیشتر مهاجران در تعارضی مداوم بین پذیرش فرهنگ بومی و خانوادگی و فرهنگ فضای جدید زندگی خود هستند. او در این پایان نامه با مقایسه دو اثر نویسنده پیمایی مشترک در آثار خود ارائه می‌کنند: جهانی شدن، رشد تکنولوژی و ارتباطات فرد نمی‌تواند در مرزهای فرهنگی بومی و سنتی خود باقی بماند و فرهنگ سرزمین جدید برای مهاجران ناگزیر در شکل‌گیری فرهنگی و هویتی مهاجران نقش بسزایی ایفا می‌کنند.

پایانه نامه دیگری با عنوان «جهان گذشته پسا استعماری: مهاجرت و هویت در ادبیات داستانی بهاراتی مخرجی، الیزابت نافذ و جومپالاهیری» در سال (۲۰۱۱) در دانشگاه میامی توسط آن مری آلفنسو فورلیرو^{۱۰} نگاشته شده است. این پایان نامه به بررسی چگونگی تاثیر و شکل‌گیری هویت در ادبیات زن مهاجر معاصر می‌پردازد. در این پایان نامه، هویت زن جهان پسا استعماری در ایالات متحده مورد بررسی قرار گرفته و تجربیات اجتماعی-سیاسی آنها در زمینه هویت آمریکایی نمود و تجلی پیدا کرده است. در این پایان نامه تضادهای موجود در فرهنگ سرزمین مادری و سرزمین جدید مهاجران زن بررسی شده است. نویسندگانی که آلفنسو انتخاب کرده است، زنانی را به تصویر کشیده‌اند که به شیوه‌ی خاص خود سعی در

9. BinodPaudyal,

10. Ann Marie Alfonso-Forero

ایجاد تعادل میان این تضادهای فرهنگی دارند. سه موضوع اصلی در این پایان نامه بررسی شده است که شامل هویت دوگانه یا دورگه، جدایی از سرزمین مادری و شیوه‌هایی است که زنان شخصیت اصلی آثار برای تعادل تضادهای فرهنگی آغاز نموده‌اند.

سید شهاب‌الدین ساداتی در مقاله‌ای با عنوان «هویت‌های دورگه در رمان عطر سنبل، عطر کاج: خوانشی با رویکردی پسااستعماری» سعی کرده با استفاده از نظریات ادوارد سعید و هومی بابا به بررسی رمان *عطر سنبل*، *عطر کاج* اثر فیروز جزایری دوما بپردازد. این رمان که زمانی کوتاه درباره زندگی ایرانیان مهاجر و مسائل فرهنگی آنان در آمریکاست لزوم پیدایش هویت‌های دورگه یا تراملی را به دلیل ارتباط و آمیزش جامعه آمریکایی و اروپایی بررسی می‌کند. او بر فراموش نکردن هویت‌های بومی توسط مهاجران شرقی تأکید دارد و آن را از مباحث اساسی این نوع پژوهش‌ها می‌داند و یافته‌هایش به پژوهش حاضر بسیار نزدیک است (ساداتی، ۱۳۸۷).

روش شناسی

این تحقیق سعی دارد با استفاده از نظریه پسا استعماری نظریه پردازانی چون هومی بابا و گایتری اسپیواک به بررسی تطبیقی هویت زن مهاجر در آثار داستانی مهرنوش مزارعی و جومپا لاهیری بپردازد. نقد پسااستعماری از زیر شاخه‌های نقد فرهنگی و نقد پسااستعماری به حساب می‌آید که سعی می‌کند روابط بین استعمارگر و استعمارشونده را در عصر حاضر مورد بررسی قرار دهد. هومی بابا فیلسوف و نظریه‌پرداز هندی، همراه با ادوارد سعید^{۱۱} و گایتری اسپیواک سه ضلع مثلث نظریه پسااستعماری را تشکیل می‌دهند. هومی بابا در نظریات پسااستعماری خود به وضوح از اندیشمندانی چون ژاک دریدا^{۱۲}، ژاک لاکان^{۱۳} و میشل فوکو^{۱۴} تأثیر پذیرفته است اما فیلسوفی که بیشترین تأثیر را در این زمینه بر وی داشته است، ادوارد سعید و کتاب «شرق‌شناسی» او است که مرجع اصلی فیلسوفان و منتقدان پسااستعماری محسوب می‌شود. ادوارد سعید با توجه به مفهوم «تقابل‌های دوگانه»^{۱۵} شرق و غرب را در مقابل همدیگر می‌داند و بالاخص در آثار ادبی قرون هفدهم و

11. Edward Said

12. Jack Derrida

13. Jacques Lacan

14. Michael Foucault

15. Binary Opposition

هجدهم، غربیها به تعریف مفهوم خاور (Orient) پرداخته‌اند. سعید می‌گوید که غربیان همواره غرب را یکپارچه روشنایی، عقل، منطق و... معرفی کرده‌اند در حالی که شرق را با عباراتی مثل وحشی، رمزآلود، احساسی و... تعریف کرده‌اند. هومی بابا با گذر از مرزهایی چون طبقه، نژاد و جنسیت افق‌های پردامنه‌تری را بر روی مطالعات خود می‌گشاید و هویت را در دنیای پسامدرن مقوله‌ای مفهومی می‌خواند که در کشاکش اختلاف‌ها و تفاوت‌های فرهنگی شکل می‌گیرد. هومی بابا معتقد است هویت و شخصیت افراد در بافت‌های استعماری، به شدت تحت تأثیر ناخودآگاه هویت شرق و غرب شکل می‌گیرد. اگر ادوارد سعید در کتاب «شرق‌شناسی» بر روی روابط نظامی، قانونی و سیاسی میان استعمارگر و مستعمره متمرکز می‌شود، هومی بابا به روابط روانشناختی میان فرهنگ غالب و فرهنگ زیردست می‌پردازد. از دیدگاه هومی بابا در روابط استعماری، هویت هیچ یک از دو طرف اصیل نیست و هر دو طرف برای بر ساخت هویت خود به یکدیگر نیازمند هستند. در واقع هنگامی که هر یک از دو طرف با دیدن دیگری تفاوتی را احساس کند، سعی می‌کند خود را به دیگری نزدیک و مرزهای سنتی و کهنه‌ای را که میان خود و دیگری وجود داشت، پشت سر نهد. در واقع هومی بابا روابط فرهنگی میان غالب و فرودست را به جای آن که با رویکرد سیاسی مورد مطالعه قرار دهد، از رویکرد روانشناختی بررسی می‌کند. او معتقد است همین تفاوت‌های فرهنگی باب گفتمانی را میان مستعمره و استعمارگر می‌گشاید که در نتیجه آن استعمارگر نیز در این روابط بین‌الذنهانی در معرض ناخودآگاه مستعمره قرار می‌گیرد.

انتخاب این نظریه به این دلیل انجام گرفته که ادبیات پسااستعماری را می‌توان ادبیات مهاجرت نیز نامید. انسان‌هایی که محل زندگی خویش را توسط مهاجرت به کشوری دیگر تغییر داده‌اند، و بررسی مشکلات این تغییر مکان و تأثیرات آن بر هویت افراد مهاجر از دیگر وظایف نقد پسااستعماری است. اگر چه نقد پسااستعماری یک نقد غایت‌گرا نیست بلکه به طور کلی به گفتمان استعماری و گفتمان قدرت توجه دارد. یکی دیگر از حوزه‌های مهم نقد پسااستعماری بررسی و تبیین هویت‌های در حال گذر (تراملی) است. هومی بابا اعتقاد دارد که فرهنگ دارای دو ویژگی است: (۱) تراملی^{۱۶} و (۲) ترجمانی^{۱۷}. به اعتقاد هومی بابا فرهنگ مهاجران به این دلیل تراملی است که فرهنگ و هویت فرهنگی مهاجران در دالان یا مسیر

16. Transnational

17. Translational

گذار هویت های ملی در حال حرکت است. مطلب مهم دیگری که هومی بابا به آن می پردازد بحث دو یا چند رگه بودن^{۱۸} و مسائل مربوط به آن در جوامع امروزی است که همانا مهم ترین آن بحث هویت است. این مسئله بیشتر در افراد مهاجر نمود پیدا می کند و در شخصیت های آثار هر دو نویسنده مورد بحث این تحقیق، مزارعی و لاهیری، به وفور قابل مشاهده است. این شخصیتها و نحوه زندگی آنها در جامعه و کنش و واکنش های آنها در جامعه و ذهنیت خود از دیگر موارد مورد توجه نقد پسااستعماری است.

بحث و تحلیل

همنام^{۱۹} داستان زندگی پسری به نام گوگول گانگولی^{۲۰} است. گوگول بنگالی مهاجری است که در آمریکا متولد شده است و لاهیری چگوگی شکل گیری هویت تراملی در هر یک از اعضای خانواده او را به تصویر می کشد. در میان اعضای خانواده او نویسنده توجه خاصی به آشیما، مادر گوگول، دارد و رمان با توصیف زندگی جدید این زن در آمریکا شروع و با پذیرش هویت تراملی از طرف وی خاتمه می یابد. رمان با عدم اطمینان آشیما در مورد زندگی در آمریکا و چالش های پیش روی یک مادر در این سرزمین بیگانه آغاز می گردد. در طول داستان لاهیری چالش های مهم زن مهاجری را نشان می دهد که در غربت و مهاجرت زندگی می کند. او در سرزمینی که ارزشها و سنت های آن برای او بیگانه است، باید سنت های بنگالی را حفظ کند. این سنتها و آداب و رسوم بنگالی هستند که او را مرتباً به زادگاهش مرتبط می سازد و از دیدگاه او آینه ای موفقیت آمیز را برای پسر او که در آمریکا متولد شده به ارمغان می آورد. او سعی دارد فرهنگ بنگالی را در بسیاری از جوانب زندگی خود رعایت کند، ولی فرزندان او به دلیل تعامل با فضای مهاجرت نیازهای جدیدی پیدا می کنند و این نیازها او را وادار می سازد تا بعضی از فرهنگ های سرزمین مهاجر خود را با فرهنگ سرزمین جدید وفق بدهد. او برای خود هویت آمریکایی نساخته است و نقش مادر بودن خود را منکر نشده است. در عوض، این زن جوانی که در صفحات آغازین رمان با او آشنا می شویم سعی کرده غذای سبک هندی را در آشپزخانه خود در ماساچوست به شکل آمریکایی بپزد. این طرز تفکر و نوع برخورد با مسائل او را از مادری مهاجر و زنی هندی تبار

18. Hybridity

19. Name sake

20. Gogol Ganguli

به شخصیتی با هویت تراملی تبدیل ساخته است. آشیما به طور مداوم هویتی را برای خود خلق می‌کند که بین نیازهای هر دو فرهنگ و زندگی او در نوسان است. او اکنون تبدیل به زنی شده که مرزی فرهنگی را برای خود متصور نیست و در بین مرزهای فرهنگی جامعه زادگاه و جامعه جدید خود در نوسان و حرکت است. هویت تراملی آشیما در میان مرزها ساخته شده است. این مرزها و فضای بین آن ساخت هویت‌های او را ممکن ساخته است و با این نظریه هومی بابا که هویت مسأله انتخاب را مطرح می‌کند و نه جغرافیا یا وراثت را، همخوانی دارد. هومی بابا به این نکته اشاره دارد که هر نوع مبحثی بر مسأله هویت باید از میان شکاف‌های بین مقوله‌هایی مانند ملیت، نژاد، طبقه اجتماعی، جنسیت عبور کند تا از نمادین شدن و بتواره پستی هویت اجتناب شود، زیرا هویت‌های فرامرزی سیال و پویا هستند (Bhabha, 1994: 9).

سینج و/شمیت^{۲۱} معتقدند که مرزها نه مکان یکسان سازی و ادغام هستند و نه نشان دهنده «دیگری» انگاشته شدن مهاجران. مرزهای یک سرزمین نمادی از پویایی و حرکت و استراتژی‌هایی برای بقاء هستند و ضرورت وجود هویت‌های چندگانه و ترکیب هویت‌های جدید با قدیم نیز در آن به خوبی احساس می‌شود (Singh & Schmidt, 2000: 13). چون فرهنگ نیز مانند خود مهاجران قابل حرکت است نمی‌توان آن را در مسیر اصلی حرکت خود متوقف کرد و یا مهاجران را مجبور به انتخاب تعیین آن دسته از فرهنگ‌هایی کرد که مناسب با فرهنگ زادگاه آنهاست. از نظر هومی بابا این شکاف‌ها به مهاجران اجازه می‌دهد که فضایی برای خود در آمریکا بیابند. در آمریکا مرزهای فیزیکی و فرهنگی وجود ندارد و هیچ هویتی به افراد جامعه دیکته نمی‌شود.

هومی بابا می‌نویسد: «در وضعیتی که مکانی نمی‌تواند خانه اصلی و زادگاه انسان شود دنیای دیگری آشکار می‌گردد و خانه دیگر بستر زندگی خصوصی نیست و دنیای موجود دیگر معانی تاریخی و اجتماعی خود را القاء نمی‌کند» (Bhabha, 1994: 141). اگرچه هومی بابا از عبارت «خانه» با این مضمون بسیار کم استفاده کرده است و از آن به معنای عام کلمه به محل آسایش و تعلق خاطر فرد یاد می‌کند. ستایش زندگی خانگی تصادفی نیست. چون خانه در حقیقت دنیای کوچکی از زادگاه تعبیر می‌شود. هومی بابا همچنین به این نکته اذعان دارد که ناخامانی تجربه تضاد برانگیز پسااستعماری است. ناخامانی با تأکید بسیار در رمان‌ها و

21. Singh & Schmidt

داستان هایی که تفاوت‌ها فرهنگی و قدرت این تفاوت‌ها در شرایط تاریخی و تعاملات در آن نشان داده شده، قابل واکاوی است (۱۴۲). تجربه ناخانمانی فقط به تجربه ناخوشایند جدا افتادگی جغرافیایی یا فرهنگی منجر نمی‌شود، بلکه چگونگی بهره‌گرفتن فرد از این تجربه ناخوشایند نیز حائز اهمیت است. آشیما در رمان *همنام* با ایجاد ارتباط با دنیای بیرون در داخل فضای خانه خود و در نهایت ایجاد احساس راحتی در خانه در فضای مهاجرت نوعی هویت تراملی برای خود می‌سازد و حرکت و ایجاد ارتباط بین فرهنگ‌ها را با یکدیگر همگون و یکسان می‌سازد.

آشیما با ترجمه و برگردان نقش‌های سنتی زنانه برای خود به نوعی هویت تراملی دست می‌یابد که از فرهنگ بنگالی به ارث برده است. در حقیقت، اکثر زنان هندی و هندی-آمریکایی در رمان‌ها و آثار لاهیری سعی دارند با این نوع هویت تراملی کسب شده خود را وفق داده و با آن کنار بیایند و در این درجات موفقیت متفاوتی را تجربه کنند. *پارتا چاترجی*^{۲۲} در کتاب *ملت و اجزا آنزانی* که چنین تجربه‌ی را در کسب هویت تراملی دارند با عبارت «زن جدید»^{۲۳} می‌خواند (Chatterjee, 1993: 153). چاترجی می‌گوید: «افرادی که تحت استعمار زندگی کرده‌اند یاد گرفته‌اند که روش‌های برتری برای نظم‌بخشی به زندگی مادی وجود دارد. آن‌ها این روش‌ها را در فرهنگ خود نیز اعمال می‌کنند» (۱۲۰).

چاترجی معتقد است روند زندگی در آمریکا در داستان‌های لاهیری نقش‌های مختلف انسان‌ها را با معیاری خاص مثل جنسیت، نژاد و غیره تحت شعاع قرار می‌دهد (۱۲۱). در داستان بحث شده، شخصیت آشیما و بسیاری از شخصیت‌های دیگر در رمان‌ها و آثار لاهیری نسل‌های اول و دوم مهاجران زن هندی دارای نقش‌های زنانه هستند اما این نقش‌ها هیچ‌کدام در جهت مبارزه با استعمار نیست. آنها تلاشی آگاهانه برای حفظ فرهنگی را دارند که در زادگاه خود آن را به جا گذاشته‌اند. آشیما به خوبی این نقش‌ها و وظایف را در جهت شکل‌دهی به هویت جدید خود ترجمه می‌کند. او از نقش‌ها برای تشکیل مرزی تراملی استفاده می‌کند که بین فرهنگ بنگالی و فرهنگ آمریکایی تمایز قائل می‌شود.

22. ParthaChatterjee
23. New Woman

شکل‌گیری هویت تراملی در نسل دوم مهاجران

آرجون آپادورای^{۲۴} در کتاب «مدرنیته در مساحت بزرگ: ابعاد فرهنگی جهانی شدن» به این نکته اشاره دارد که ایده بومی بودن و تعلق به یک محل خاص بسیار پیچیده می‌نماید، زیرا انسان‌های بسیاری خود را با این هویت و تعلق تعریف می‌کنند و با این مضمون عباراتی مثل «زادگاه» «فرهنگ» و «ریشه‌ها» دیگر معنای واقعی خود را از دست می‌دهند و مرزهای آنها در هم پیچیده است. او از واژه «فرار»^{۲۵} برای تعریف مفهوم در حال تحول فرهنگ، مرزها و اجتماع استفاده می‌کند. به عقیده او واژه فرار به باز تولید فرهنگی، مرزی و اجتماعی هویت عده‌ای اشاره دارد که در محلی جدید دوباره با یکدیگر ملحق می‌شوند و تاریخ خود را در مکانی بسیار دورتر از زادگاه ریشه‌های خود بازسازی می‌کنند.

شخصیت‌های داستان‌های لاهیری وقتی قادر نیستند خود را در خانه احساس کنند، سعی می‌کنند فضای تخیلی خانه را در محل جدید بازسازی کنند. وقتی آن‌ها در فضای فرهنگی جدید زندگی می‌کنند، با خاستگاه‌های به ارث برده از فرهنگ زادگاه خود نیز در ارتباط هستند. این ارتباط شروع روند شکل‌گیری دوگانگی یا دورگه بودن فرهنگی یا همان هویت تراملی است. لیز/لاو^{۲۶} این شکل‌گیری دوگانه را این‌گونه تعریف می‌کند: «روندی که بخشی از آن به ارث رسیده، بخش دیگر اصلاح شده و بخشی نیز خلق شده است» (Lowe, 1996: 65).

هومی بابا معتقد است که فضای بین فرهنگی که در آن هویت تراملی یا دورگه شکل می‌گیرد فضایی است در «بینابین»^{۲۷} او فضای بینابین را به فضای سوم تشبیه می‌کند که شرایط استدلالی ایجاد می‌کنند تا نمادها و معانی فرهنگ انسجام و ثبات کهن و قدیمی خود را نداشته باشد. در عین حال همان علائم و معانی می‌تواند ترجمه شود، قابلیت و تناسب پیدا نماید و مجدداً وجه تاریخی خود را باز یابد. فضای سوم به صورت نمادین و ایده آل در مکانی وجود دارد که فرهنگ‌های مختلف ارزش‌ها و سنت‌های خود را با هم تلفیق کرده و ارزش‌های دیگران را می‌پذیرند و هیچ ارزش و فرهنگی را بر دیگری برتری نمی‌دهند. بنابراین، فضای میانه بین فرهنگ‌های مهاجران و جوامع میزبان آن‌ها باعث می‌شود فرد وارد

24. ArjunAppadurai

25. Scape

26. Lisa Lowe

27. in between- Liminality

مرحله‌ای شود که در آن مفهوم ثابت و غیر قابل تغییر هویت از بین برود. دکتر امیر علی نجومیان در سخنرانی درگزارش هم اندیشی نشانه‌شناسی این موضوع را چنین توصیف می‌کند:

مهاجرت بیش از هر چیز با مفهوم فضا و مکان همراه است و پی‌درپی با استعاره‌های مکانی مانند ریشه‌خانه و مرز درگیر است. ساده‌ترین تعریف مهاجرت، تغییر مکان است. جهان امروز بیش از هر زمان دیگر شاهد جدا شدن انسان از فضاهایی است که به آنها هویت و معنی می‌بخشید. از دید هومی‌بابا، نظریه پرداز مطالعات پسا استعماری، هویت هیبرید (آمیخته) و لیمینال (بینابین) مهاجر، او را در فضایی سوم قرار می‌دهد. هومی‌بابا بر این گمان است که تجربه‌ی مهاجر بیش از این که تجربه‌ی در گذار بودن باشد تجربه‌ای ترجمانی است. به طور دقیق تر مهاجر با دو فضا درگیر است: سرزمین مادریو سرزمین میزبان. همان طور که امروزه به دلیل مهاجرت‌های جمعی ما از «اجتماع خیالی» (بندیکت اندرسون) صحبت می‌کنیم، ادعای من این است که با این که تجربه‌های مهاجرت بسیار متنوع است، اما همواره مهاجر از فضای از دست داده‌ی خود (سرزمین مادری) هم تصویری فضایی خیالی می‌سازد و آن فضا را به گونه‌ای ایستا در ذهن شکل می‌دهد. از سوی دیگر فضای سرزمین میزبان همواره فضایی در حال ساخته شدن است. رابطه‌ی زمان هم با فضا در تجربه‌ی مهاجرت به این دوگانگی مرتبط است: فضای سرزمین مادری با زمان گذشته همراه است و سرزمین میزبان با زمان حال همواره پیشاپیش رو به آینده (Nojournian, 2010).

بر اساس نظریه هومی‌بابا «فضای میانه یا بینابین» در آثار لاهیری منجر به شکل‌گیری نوعی هویت دورگه و تراملی برای شخصیت‌های آثار ادبی او گشته است. در نیمه دوم رمان *همنام*، گوگول شخصیت محوری داستان تولد ۲۷ سالگی خود را در منزل نامزد خود ماکسین^{۲۸} جشن می‌گیرد. خانه‌ی آنها نزدیک دریاچه در نیو هامشیر^{۲۹} است. پدر و مادر

گوگول در این جشن حضور ندارند. مادر ماکسین، لیدیا^{۳۰} شام مخصوصی برای این مراسم تدارک دیده است. مهمان دیگری هم به اسم پامدا^{۳۱} به این جشن اضافه می‌شود. پامدا خانمی سفید پوست و میانسال است و علی‌رغم ادب و اشراف به این موضوع که گوگول اکنون شهروندی آمریکایی به حساب می‌آید، از او می‌پرسد که اهل کجاست؟ او حتی فراتر رفته و در مورد اینکه گوگول به هنگام مسافرت به هند احساس بدی خواهد داشت یا نه اظهار نظر می‌کند:

اما شما هندی هستید من فکر می‌کنم آب و هوای آنجا
زیاد شما را اذیت نکند. چون به هر حال ریشه های شما
آنجاست. (Lahiri, 2008: 156).

مادر ماکسین به پامدا یادآوری می‌کند که گوگول یک آمریکایی است، اما ظاهراً تولد او در آمریکا نیز نمی‌تواند آمریکایی بودن او را توجیه کند. پامدا دیدگاه «دیگری» بودن غیر آمریکایی‌ها را پذیرفته و معتقد است انسان‌ها بر اساس ریشه‌های زادگاه خود هویت خود را می‌سازند نه بر اساس کشور محل اقامت. با این تفاسیر می‌توان گفت این رمان دورگه بودن فرهنگی که نتیجه جهانی شدن، ارتباطات در دنیا معاصر و بازنگری فکری در تجربیات سنتی مهاجران است را به نمایش می‌گذارد. لاهیری از وجود تفاوت‌های فرهنگی و تنوع فرهنگ‌ها در جامعه چند فرهنگی آمریکا به خوبی آگاه است و سعی دارد کسب هویتی تراملی برای مهاجران در این فضا را امری ضروری دانسته و آن‌ها را تشویق به این امر کند.

اگرچه گوگول شخصیتی است که در مورد هویت خویش سردرگم و گیج است، اما لاهیری او را نماد فردی با هویت تراملی معرفی کرده که بین دو دنیای متفاوت با امکان خلق هویت‌های چندگانه زندگی می‌کند. در حقیقت لاهیری شخصیت‌های خود را به سمت تغییر دیدگاه نسبت به آمریکا تشویق می‌کند. او می‌خواهد شخصیت آمریکایی معاصر را با مرزی ثابت و محدود نبیند، بلکه به آن به شکل جامعه‌ای با ارتباطات تراملی و چند ملیتی بنگرد. لاهیری هویت‌های ثابت و خشک ملی و فرهنگی هندی را مورد انتقاد قرار می‌دهد و پیشنهاد می‌کند که افراد نباید خود را در مرزهای باریک فرهنگی و قومی زندانی کنند. دنیایی که لاهیری معرفی می‌کند دنیای جهانی شده با هویت‌های دورگه و چند فرهنگی است.

29. New Hampshire

30. Lydia

31. Pamda

لاهییری شخصیت‌های خود را در چهار راهی به تصویر می‌کشد که در آن انسان‌ها با فرهنگ‌های مختلف وجود دارند. در این چهار راه فرهنگ‌های بومی و جهانی با همدیگر برخورد می‌کنند و تعامل و ارتباطی بین این فرهنگ‌ها رخ می‌دهد. لاهییری فضایی میانه یا بینابین برای مهاجران هندی در آمریکا به تصویر می‌کشد. اگرچه مهاجران به شدت به گذشته خود وابسته هستند، در طول زمان سعی می‌کنند فضایی در آمریکا برای خود ایجاد کنند که از طریق آن بتوانند بین فرهنگ‌های مختلف رابطه و گفتمان ایجاد نمایند و از مرزهای مشخص و محدود یک ملت با ایجاد هویت جدید و گفتمان بین فرهنگی عبور نمایند. در نهایت، این گفتمان منجر به پیدایش نوعی هویت تاملی می‌گردد. رمان هم‌نام به بررسی کشمکش و جدال مهاجران هندی نسل اول و دوم در سال‌های ۱۹۶۰ تا اوایل قرن ۲۱ در آمریکا می‌پردازد. شخصیت‌های رمان هم‌نام بنگالی تبار هستند و در هند و انگلستان تحصیل کرده‌اند. آن‌ها ارتباطات فرهنگی را برای خلق جامعه‌تخیلی حفظ کرده‌اند و نسل اول این مهاجران به طور پیوسته خاطرات زادگاه خود را با مسافرت‌های پیاپی به هند مرور می‌کنند (Anderson, 1991: 6).

زادگاه عامل تعیین کننده هویت

همان‌طور که اشاره شد رمان هم‌نام داستان پسری به نام گوگول است. گوگول خود را آمریکایی می‌داند چون در آمریکا متولد شده و آن‌جا هم بزرگ شده است. او در بین فرهنگ‌هایی کاملاً متفاوت پرورش یافته است. بر طبق نظریه هومی بابا گوگول در فضایی بین دو مرز جایی که انسان‌ها تا حدی می‌توانند حرکت کنند و با دنیای خود ارتباط برقرار کنند، زندگی کرده است. او متعلق به خانواده والدینی هندی در مکانی در هند است، ولی در آمریکا بزرگ شده و در خانه یا فرهنگ هندی پرورش یافته است. بیرون خانه او آمریکایی است و هندوستان را «کشوری بیگانه که از نظر جغرافیایی و روانی بسیار از خانه دور است» می‌داند (Lahiri, 2003: 118). او در جدالی ناتمام بین مصالحه این دو فرهنگ است. او از طرفی زندگی آرام و شاد و بدون کنترل ماکسین دوست دخترش را می‌ستاید و از طرف دیگر نمی‌تواند خواسته‌های والدینش را نادیده بگیرد. مانند بسیاری از مهاجران نسل دوم او نیز سعی می‌کنند از والدینش فاصله بگیرد و هویت آمریکایی را برای خود نهادینه سازد. هویت گوگول و مهاجران نسل دوم تا حد زیادی تحت تأثیر فرهنگ‌هایی است که نقش مهمی در

شکل‌گیری هویت مدرن مهاجران دارند، هویتی که از مرکز و کانون خود دور افتاده است. (Hall, 1989: 274). از دید هال فرهنگ یک واحد معنایی ثابت برای فرد با چهارچوب غیر قابل تغییر و معنا و ارجاعات ثابت نیست (323). شخصیت‌های لاهیری سعی دارند در روند شکل‌گیری هویت فرهنگی، نوعی شخصیت چندگانه را برای خود بسازند که شامل بخشی از میراث فرهنگی زادگاه آنهاست که با زندگی آنها در آمریکا پیوند می‌خورد.

تمرکز لاهیری روی تنش بین گذشته و حال با ایده آل‌ها در مورد آنچه شخصیت‌ها هستند و آنچه قرار است بشنود نوعی پیچیدگی ایجاد می‌کند. برای مثال گوگول بین دنیای گذشته و حال زندگی می‌کند، ولی می‌خواهد از گذشته‌ی خود با تخریب ریشه‌های فرهنگی و تغییر نام فرار کند. او از اسم خودش راضی نیست و نمی‌تواند دلیل انتخاب این نام را برای خودش درک کند. نام او توسط دوستانش مورد تمسخر قرار می‌گیرد. و معلمانش نام او را اشتباه تلفظ می‌کنند. او بعد از این که به سن قانونی می‌رسد به دادگاهی در ایالت *ماساچوست* می‌رود و درخواست تعویض نام خود را به دادگاه تسلیم می‌کند. در دادخواست خود دلیل این کار را تنفر از نام گوگول قید می‌کند (Lahiri, 2003: 79). والدینش حتی بعد از تغییر نام، او را کماکان با نام قدیمی صدا می‌کنند. عدم پذیرش تغییر نام او توسط والدینش نوعی حرکت نمادین است که معنایش این است که تغییر نام باعث تغییر هویت نمی‌شود. گوگول بعدها متوجه می‌شود که نام او با گذشته‌ی پدرش ارتباط دارد. پدر داستان قطاری را که در سال ۱۹۶۱ با آن مسافرت می‌کرده، تعریف می‌کند. پدر گوگول سوار آن قطار بوده و بعد از تصادف قطار و نجات او، نام *گوگول* برایش اهمیت پیدا می‌کند. پدر گوگول در قطار مشغول خواندن کتابی از گوگول با نام «پالتو» بوده که آن قطار در فاصله ۲۰۹ کیلومتری نرسیده به کلکته تصادف می‌کند و بیشتر مسافرانی که در قطار خواب بوده‌اند در آن حادثه کشته می‌شوند (Lahiri, 2003: 17). گوگول متوجه ارتباط قوی بین حال و گذشته می‌شود. او می‌خواهد از ریشه‌های فرهنگی خود فرار کرده و وارد دنیای پر هیجان دوست دختر آمریکایش شود. لاهیری با در مقابل هم قرار دادن زندگی والدین گوگول و ماکسین سعی دارد جذابیت زندگی آمریکایی را برای مهاجران نسل دوم خاطر نشان کند. مهاجران نسل دوم متوجه می‌شوند که یافتن هویتی جدید و دور از ریشه‌های فرهنگی خود، یکی از نیازهای مبرم برای زندگی شاد در آمریکای چند فرهنگی است. تفاوت فرهنگی بین خانواده گوگول و ماکسین حتی در موقع صرف شام نیز دیده

می‌شود. گوگول تفاوت فرهنگی بین دو خانواده را به نوعی دلالت بر آزادی و بی‌تکلف بودن زندگی آمریکاییها می‌داند. در حالی که زندگی در خانه گوگول با سنتها و فرهنگهای دست و پاگیر همراه است. در بخشی از داستان که مربوط به توصیف مراسم صرف شام در خانه ماکسین است، گوگول مرتب بر روی تفاوتهای فرهنگی بین خانواده خود و خانواده ماکسین می‌پردازد:

کاسه سیب زمینی شیرین دست به دست گردانده شد و بعد نوبت سالاد شد. آنها با قدرشناسی غذا می‌خوردند و در مورد ترد بودن گوشت و تازگی لوبیا در غذا اظهار نظر می‌کردند. مادر او [گوگول] هیچ وقت چند کاسه غذا را یکباره به مهمان تعارف نمی‌کرد. مادرش همیشه نگاهش به بشقاب غذای گوگول بود و مرتب برای بار دوم و سوم بشقاب او را پر غذا می‌کرد. میز شام با ردیف منظم کاسه های غذا چیده شده بود و هر کس می‌توانست برای خودش غذا بریزد. امالی‌دیا به بشقاب غذای گوگول دقت نمی‌کرد و اصرار نداشت که مرتب برای گوگول غذا بکشد (Lahiri, 2003: 113).

لاهییری سعی دارد با توصیف میز شام آمریکایی حسن ظریف آزادی و فردیت را که بعضی از شرقی‌ها مانند گوگول آرزوی آن را دارند، به تصویر بکشد. هویت فرهنگی گوگول بسیار تحت تأثیر ارتباطات اجتماعی او در جامعه ای که در آن زندگی می‌کند است. گوگول لزوم شکل‌گیری هویت تراملی را به خوبی درک و احساس می‌کند. او به این هویت جدید برای ایجاد ارتباط و گفتمان با مخاطب فراتر از مرزهای فرهنگی آمریکا و هند نیاز مبرم دارد. هومی بابا پیشنهاد می‌کند که در فضای بینابینی مرزهای فرهنگی جایگاهی برای تغییر و انتقال وجود دارد که در آن هویت‌های ثابت و ریشه دار در معرض تغییر قرار می‌گیرند: مرزهای فرهنگ و نیازهای فرهنگی نیازمند نوعی نوگرایی هستند که جزء یا دنباله‌ی فرهنگ گذشته و یا حال حاضر نباشد. این نوگرایی و تجدید نوعی حس ریشه ای و غلیانی برای ترجمان فرهنگی ایجاد می‌کند (Bhabha, 1994: 10).

هومی بابا معتقد است که فرهنگ و مرزهای آن نوعی تحول و خلاقیت در حال حاضر ایجاد می‌کند که به نوعی نوگرایی گذشته است و باعث می‌شود احتمال وقوع آن را به شکل دیگر ممکن سازد. با توجه به نظرات هومی بابا، شخصیت‌های لاهییری در بین فرهنگ‌های

مختلف زندگی می‌کنند و در حال برقراری نوعی ایجاد ارتباط و گفت‌وگو بین فرهنگی هستند. تعامل بین شخصیت‌ها و گروه‌های اجتماعی جامعه میزبان باعث باز شدن فضایی می‌شود که در آن انتقال فرهنگ ممکن است. انتقال فرهنگ در محدوده‌ی بین مرزها نوعی ترکیب از دو فرهنگ ایجاد می‌کند که باعث می‌شود فرهنگ سومی از ترکیب فرهنگ اول و دوم ایجاد شود (Basch Schiller Blanc, 1994: 37).

مرزهای هویت ملی و تراملی

یکی از تکنیک‌های مهمی که لاهیری در این رمان استفاده می‌کند، آزاد ساختن شخصیت‌ها از مرزهای ملی اما محدود سرزمین مادری است. دنبال کردن رفتارها و تعاملات شخصیت‌ها در ابتدا و انتهای داستان به نوعی این حرکت به سمت رهایی از فرهنگ زندگی بومی را نشان می‌دهد. اگرچه تغییرات در فرهنگ انسان‌ها در رمان و در حقیقت لحظه‌ای و سریع رخ نمی‌دهد. این نوع تغییر روندی است که شخصیت‌های داستان‌های لاهیری آن را در حرکت به سمت یافتن هویت تراملی تجربه می‌کنند. این تحول و یا روند در شخصیت آشیما به خوبی قابل پیگیری است. با مقایسه دوره‌های مختلف زندگی آشیما در می‌یابیم که او در ابتدای ورودش به آمریکا به شدت از احساس تنهایی در سرزمینی بیگانه هراس دارد. پس از تولد اولین فرزندش ترس از بزرگ کردن فرزند در کشوری بیگانه و غریب احساس غالب اوست. او به یاد می‌آورد که در هند وقتی کودکی متولد می‌شد، همسایه‌ها و اقوام برای شادباش و تبریک جمع می‌شدند، ولی در آمریکا کسی در اطراف آنها نیست. تنها افراد آشنا ناندیز^{۳۲} و دکتر گوپتا^{۳۳} هستند.

آشیما سعی دارد در خانه خود در بوستن آمریکا، با دستورات غذایی هند آشپزی کند و لباس هندی، ساری، را که سمبل و نماد هویت فرهنگی هندی است بپوشد. این موارد همگی نوعی پای‌بندی به نمادها و سنتها برای حفظ هویت فرهنگی است که هندی‌ها به آن افتخار می‌کنند. شخصیت‌های مهاجر داستان‌های لاهیری در فضای میانی زندگی می‌کنند و سعی دارند ارزش‌های قدیمی را زنده نگه دارند و فرهنگ آمریکا را به راحتی نپذیرند و گاهی آن را نفی می‌کنند، تجربه جدیدی کسب می‌کنند. هومی بابا در این زمینه معتقد است:

32. Nandis

33. Dr.Gupta

نفی کردن در حقیقت مداخله ای فراتر از تعیین مرزها. این کار شامل ایجاد پل و معبری است که حضور و هم جواری آغاز می‌گردد، زیرا این کار حس خاص و جدا افتاده ای را احیا می‌کند که شامل بازیابی مجدد خانه و دنیای جدید است (Bhabha, 1994: 13)

دغدغه و نگرش هومی بابا در مورد آغاز فرآیند عبور از مرزهای فرهنگی به خوبی در رفتار آشیما دیده می‌شود. او در ابتدا در مقابل فرهنگ غربی می‌ایستاد، اما اکنون حاضر به قبول آن است. این جایگزینی احساس های اولیه او را که در آمریکا ناخامان تلقی می‌شود، اندکی تسکین می‌دهد. باش، شیر و بلانک در کتاب خود اذعان دارند که فقط چند نویسنده مهاجر توانسته‌اند این فضای میانه را توصیف کنند که لاهیری شامل این چند نفر نیست. آشکرافت و همکارانش معتقدند که لاهیری هویتی را برای مهاجران رقم زده که بر اساس فرهنگ ملی آنها تعریف شده است و این فرهنگ مرکز بالقوه کنترل و تسلط بر آنها در جامعه ی مدرن است (Ashcroft & et al., 1994: 150). به عبارت دیگر می‌توان گفت که مهاجرانی که در مقابل پذیرش هویت چندگانه ایستادگی می‌کنند، قربانی تبعیض می‌شوند. به همین دلیل برخلاف دیگر آثار ادبیات مهاجرت، شخصیت های داستان های لاهیری به تدریج مقاومت خود را در برابر پذیرش فرهنگ بیگانه از دست می‌دهند.

دلتنگی برای خانه نزد آشیما و مقاومت در برابر فرهنگ کشور میزبان او را وادار می‌کند تا خانواده گسترده و چندفرزندی هندی را فراموش کرده و خانواده هسته ای یا دو فرزندی آمریکا را بپذیرد. او فردیت را در جامعه آمریکا می‌پذیرد و مانند دیگر مادران آمریکایی برای خرید به فروشگاه رفته و چرخ دستی خرید را به دست می‌گیرد. او یاد می‌گیرد که برخی کارها را برخلاف زنان هندی به تنهایی انجام دهد. بعضی زنان غیر هندی را به خانه دعوت می‌کند و بعضی زنان آمریکایی تبدیل به دوستان خرید او می‌شوند (Lahiri, 2003: 162-163). آشیما به درک بعضی مسائل فرهنگی نیز نایل می‌آید برای مثال زنانی را می‌بیند که به دلیل طلاق تنها زندگی می‌کنند و یا در میانسالی با دوست پسر خود قرار ملاقات می‌گذارند. او که در گذشته مخالف رابطه عاشقانه با دختران سفید پوست آمریکایی است، اکنون مرتب درباره دوست های جدید پسرش و رابطه جدی او با ماکسین از او سؤال می‌پرسد. درک جدید آشیما از فرهنگ های متفاوت و حیات او در سایه روابط اجتماعی جدید باعث می‌شود که مادر برای فرزندش قابل تحمل پذیرتر باشد.

خانه گوگول در رمان هم نام در گذشته اغلب محل برگزاری مهمانی های مهاجرانی

بنگالی بود. آنها جمع شده و در مورد سیاست های دولت آمریکا صحبت می کردند، اگرچه هیچ کدام از آنها حق رأی نداشتند. این گردهمایی های بنگالی ها به نوعی توضیح/استوارت هال در مورد هویت فرهنگ واحد در بین یک جمعیت را ثابت می کند. هال معتقد است: «هویت فرهنگی در معنای واحد در میان کسانی با فرهنگ مشترک نوعی حقیقت جمعی است که در آن فرد خود را در میان دیگران پنهان می کند. در این جمع افراد با تاریخ و سابقه اجدادی یکسان وجه مشترکی سطحی و گاهاً مصنوعی می یابند» (Hall, 1993, p.223). وجه مشترک این خانواده ها در این است که آن ها همگی اهل بنگال هستند و از شهر کلکته آمده اند و سنت ها و آیین های مشابهی دارند. برای مثال غسل تعمید گوگول و مراسم برنج که نشانه و نمادی از سنت های بنگالی برای زندگی است، اولین مراسم مهم است که این خانواده ها را دور هم جمع می کند. والدین گوگول معتقدند که خانواده ها و دوستان بنگالی در آمریکا نزدیک ترین کسانی هستند که خانواده دارد. آنها به فرزندان خود نیز تداوم این جمع خانوادگی را پیشنهاد می کنند.

لاهییری تصویری دیگر از خانواده ارائه می کند. او هندی ها را در کشور جدید کمی غریبه با این مراسم می یابد و آنها را به فرهنگ جدید بیشتر متمایل می داند. آن ها برای روز شکرگزاری بوقلمون می پزند. در ماه دسامبر تاج گل روی در نصب می کنند یا روسری و شال گردن پشمی دور گردن آدم برفی می پیچند. برای عید پاک تخم مرغ ها را بنفش و صورتی رنگ می کنند. همگی این مراسم متعلق به مسیحیان است و با مراسم و اعیاد هندوها سازگار نیست، اما هندی ها این مراسم را به شیوه ای اجرا می کنند که گویی برای مراسم هندوها در هند تدارک دیده شده است. برای مثال به جای بوقلمون از مرغ استفاده می کنند که به فرهنگ هندی نزدیک تر است: «مرغ را با سیر، زیره سبز و فلفل می پزند» (Lahiri, 2003: 64).

آرجون آپادورای معتقد است: «آمریکا دیگر صادر کننده و بازیگر تصاویر دنیای جدید نیست. فقط یکی از پایه های مهم تشکیل هویت های تراملی در سرزمینی رویایی است.» او همچنین عقیده دارد که گروه ها و جوامع بومی ساکن آمریکا در حال رجوع به ریشه های فرهنگی خود نیستند (Appadurai, 1996: 26).

لاهییری سعی دارد با توجه به این دیدگاه نشان دهد که مهاجران آسیایی بدون توجه به اهمیت سرزمین رویایی آمریکا به هویتی تراملی رسیده و به ریشه های فرهنگی خود رجوع

می‌کنند. لاهییری روی ارتباط متقابل و تقابل بین جوامع فرهنگی اعتقاد دارد. باش، شلیر و بلانک هویت تراملی را این گونه تعریف می‌کنند:

روندی که در آن مهاجران ارتباطات اجتماعی و استانداردهای چندگانه را ایجاد و آن را تداوم می‌بخشند، به نحوی که جوامع اصلی و خاستگاه آن‌ها را با جوامع محلی سکونت فعلی شان به همدیگر ربط دهد و بین آن‌ها رابطه ایجاد کند. این رابطه فراجغرافیایی، فرافرهنگی و فراسیاسی است و برای آنها نمی‌توان مرزی متصور شد (Basch (Schiller Blanc, 1994: 7).

بر طبق این تعریف می‌توان به خوبی روند شکل‌گیری این نوع هویت را در میان شخصیت‌های لاهییری مشاهده کرد. شخصیت‌های داستان‌های لاهییری مهاجرانی هستند که روابطی چندگانه با مرزهای وسیع ایجاد کرده‌اند. آنها درگیر تصمیم‌گیری و توسعه فردیت و هویت‌های هستند که در گستره‌ی روابطی شکل گرفته که همزمان آنها را به چند ملیت یا قومیت پیوند می‌دهد.

در رمان هم نام روند شکل‌گیری هویت تراملی سریع تر از باقی آثار لاهییری در نسل اول مهاجران رخ می‌دهد. برای مثال *آشیم* و *آشوک* زودتر و سریع تر از دیگران به ارتباط بین فرهنگ‌ها و قبول هویت تراملی می‌رسند. آنچه مشخص است، شکل‌گیری هویت تراملی، دغدغه‌ی اصلی شخصیت‌ها در آثار لاهییری است و حتی می‌توان گفت دغدغه خود نویسنده نیز هست. با توضیحاتی که در مورد رمان هم نام اثر لاهییری و شکل‌گیری هویت تراملی در فضای سوم ارائه شد، اکنون به بررسی داستان‌های مزارعی پرداخته می‌شود.

اولین داستان مهنوش مزارعی در مجموعه *داستان غریبه‌ی در اتاق من داستان سنگام* است. نام این داستان برگرفته از فیلم معروف هندی است که در بین ایرانی‌ها نمادی از سینمای عاطفی هندوستان است. خواننده ایرانی با شنیدن نام سنگام بی اختیار به یاد هند می‌افتد. شخصیت زن داستان سنگام، *شالیا*، هندی است و راوی داستان زنی ایرانی تبار است. شخصیت‌های داستان‌های مزارعی نسبت به هم‌تای هندی‌ش، لاهییری، زنانی هستند که از لحاظ موقعیت اجتماعی و شغلی در جامعه غرب دستاوردها و پیشرفت‌های قابل توجهی کسب کرده‌اند. با وجود این آنها هنوز در پذیرش هویت تراملی و فرامرزی در مورد زندگی خود با چالش روبرو هستند. مزارعی در ابتدای داستان سعی دارد به خواننده مؤلفه‌های ظاهری شرقی را

در شخصیت‌ها بشناساند. شخصیت‌های داستان‌های مزارعی و لاهیری در این زمینه وجه مشترک دارند. آنها به طور مشهودی ظاهری شرقی دارند. علاوه بر ظاهر شرقی شخصیت‌ها که می‌تواند آنها را به عنوان «دیگری» در جامعه ی غربی معرفی کند، سلیق و رفتارهای شرقی‌ها نیز وجه تمایز آنهاست. مزارعی نمی‌خواهد این وجوه تمایز را به عنوان عامل «دیگری» انگاشته شدن در غرب معرفی کند، اما به طور ناخودآگاه هویت شرقی شخصیت‌ها باعث قضاوت اطرافیان در مورد آنها می‌شود. جامعه غرب به دلیل چند فرهنگی بودن آن، وجه تمایز شخصیت‌ها را می‌شناسد و می‌تواند از روی ظاهر، لباس، آرایش و لهجه ریشه‌های فرهنگی و زادبومی غیر غربی‌ها را حدس بزند. برای مثال شخصیت زن داستان سنگام به راوی داستان که زنی ایرانی است می‌گوید «از روی لهجه اش تشخیص داده که او ایرانی است» (مزارعی، ۱۳۸۲: ۱۰) و بعد ادامه می‌دهد که «ما شرقی‌ها شباهت‌های زیادی با هم داریم، خیلی‌ها فکر می‌کنند دخترش مینا ایرانی است» (۱۰). راوی ایرانی داستان ضمن آشنایی با شالپا از علاقه اش به فیلم‌های هندی و ریشه‌های فرهنگی این علاقه در دوران نوجوانی صحبت می‌کند و شالپا نیز به او می‌گوید که چند فیلم خوب از سینمای پیشروی ایران دیده است. وجوه مشترک شرقی بین شخصیت‌ها می‌تواند عامل نزدیکی و دوستی باشد و مزارعی ضمن معرفی شخصیت‌هایش با تأکید بر روی علاقه هر دو شخصیت زن در مورد سینمای ملل، سعی دارد آنها را زبانی تحصیل کرده و فرهیخته معرفی کند.

شالپا زنی میانسال است که در شرکت حسابرسی از کارمندان با تجربه شرکت است که در کار خود بسیار مهارت دارد. این وجه تمایز نشان می‌دهد که او از مهاجران قدیمی است که سال‌های طولانی را در غرب گذرانده است، ولی این امر باعث نشده که شالپا ریشه‌های فرهنگی خود را فراموش کرده و به آنها بی‌اعتنا شود. راوی داستان وقتی از وسایل روی میز شالپا تعریف می‌کند، از مجسمه‌های تزئینی و عکس‌های خانوادگی حرف می‌زند. در عکس روی میز شالپا و دخترش ساری پوشیده‌اند و مردها یعنی دو پسر و شوهر شالپا، لباس‌های سفید هندی به تن دارند. شالپا حتی یک خال قرمز هم روی پیشانی‌اش دارد که همگی نشان از علاقه و وابستگی او به حفظ میراث فرهنگی و هویت بومی خانواده است.

شالپا مرتب از شوهرش صحبت می‌کند. او اطراف اداره محل کارش و رستوران‌های آن اطراف را به خوبی می‌شناسد و ادعا می‌کند که با همسرش آنجا بسیار غذا خورده‌اند. روزی که کت و دامن بنفش به تن کرده، به راوی داستان می‌گوید که شوهرش نیز این ترکیب رنگ

و نوع لباس را دوست دارد. راوی داستان با ابزار تعجب از خصوصیات اخلاقی متعدّد و متفاوت سانجی، شوهر شالپا، او را مردی متفاوت و خوش سلیقه می‌داند. راوی داستان در کنار شالپا که داستان در مورد او نوشته شده، شباهت‌های زیادی به شالپا دارد. اولین نقطه‌ی مشترک آنها شرقی بودن و شباهت‌های زیاد ظاهر آنهاست. شباهت دوم علاقه هر دو آنها به رسوم ریشه‌های فرهنگی کشور زادگاهشان است. در قسمتی که به روز پنج‌شنبه ۳۱ سپتامبر ۱۹۹۹ مربوط است، راوی ایرانی داستان، شالپا را برای صرف نهار به رستوران ایرانی «خیام» می‌برد. شالپا به راوی می‌گوید که جوجه کباب رستوران خیام غذای مورد علاقه سانجی است، ولی خودش گیاهخوار است.

راوی داستان سنگام وقتی از مرگ همسر شالپا پیش از این با خبر می‌شود که با همکارانش در مورد توانایی و مهارت شالپا در کار صحبت می‌کنند، راوی داستان نمی‌تواند از شالپا در مورد مرگ همسرش سؤال بپرسد، زیرا او چنان عاشقانه و با حرارت در مورد او صحبت می‌کند که راوی نمی‌تواند به راحتی بپذیرد که او مرده است.

می‌خواستم در مورد مرگ سانجی بپرسم، اما او چنان با هیجان در

مورد روزی که سانجی عکس را گرفته بود، حرف می‌زد که پشیمان

شدم (۱۳).

ناتوانی شالپا در پذیرش آسان هویت تراملی و چالش او با بحران هویت در دو نکته دیده می‌شود. شالپا پس از فوت شوهرش، مرتب از او سخن می‌گوید به طوری که راوی داستان مدتها بعد از دوستیش با شالپا مرگ او را از همکارانش می‌شنود. شالپا که بعد از فوت شوهرش خود را ناتوان می‌بیند کارهایی را قبول کرده که از سطح مهارت او پایین تر بوده. این مورد نشان از عدم اطمینان و اعتماد به نفس شالپا در مورد زندگی و کار بعد از مرگ همسرش است.

در گفت و گوی روز دوشنبه ۷ دسامبر ۱۹۹۹، زن راوی داستان از شالپا در مورد قوانین مادر تباری در بعضی قسمت‌های هندوستان سؤال می‌کند و توضیحات شالپا در مورد ایالت کرالا در هند جالب است. وقتی راوی داستان در مورد قوانین مادر تباری از شالپا سؤالاتی می‌پرسد جواب‌های او ریشه‌های فرهنگی و سنتی خانواده و زادگاهش را بیشتر برای ما آشکار می‌سازد. شالپا و خواهرش وارثان ثروت بزرگ خانواده هستند، ولی زندگی شالپا در غرب بحران هویتی برای او به بار آورده که نمی‌تواند مرگ حامی زندگی یعنی همسرش را به

راحتی فراموش کند. مرگ همسرش چنان بر زندگی او تأثیرگذار است که حتی موقعیت شغلی او را نیز دستخوش تغییر می‌کند.

چالش بحران هویت نزد شالپا در تصمیم‌گیری او برای آینده خود نیز کاملاً مشهود است. شالپاهنوز پایبند به ریشه‌های فرهنگی، ملی و بومی خود است و نمی‌تواند مرد دیگری را به غیر از سانجی بپذیرد. اما مشکل اساسی در عدم شکل‌گیری نوعی هویت تراملی است. شالپا در ایجاد ارتباط با جهان خارج و انتقال هویت ملی و پذیرش هویت تراملی مشکل دارد. برعکس او، سانجی همسر فوت شده شالپا مردی روشنفکر با تفکر غربی ولی پایبند به هویت فرهنگی هند بوده است. او فیلم می‌دیده، اسکی می‌کرده و به شالپا گفته که بعد از مرگش ازدواج کند. سانجی حتی شالپا را از روزه گرفتن که رسم زنان هند برای پیوستن به شوهرانشان در دنیای دیگر است، منع می‌کرده است (مزارعی، ۱۳۸۲: ۱۶-۱۷). این توضیحات نشان می‌دهد بین شالپا و سانجی همسر مرحومش در پذیرش هویت تراملی تفاوت‌های زیادی وجود دارد. سانجی توانسته بود به خوبی خود را با دنیای جدید وفق بدهد و با دنیای غرب به نوعی تعامل برای پذیرش هویت تراملی برسد. در حالی که شالپا هنوز این امکان را نیافته است.

با توضیحاتی که مزارعی نویسنده داستان‌ها در مورد زن راوی داستان و شالپا ارائه می‌کند، تفاوت اساسی بین دو نویسنده مورد بحث یعنی مزارعی و لاهیری آشکار می‌شود. شخصیت‌های زن لاهیری پس از تجربه پسااستعماری و مهاجرت به غرب در بحران هویت غرق هستند که عمده این بحران عبور از مرزهای فرهنگی و ایجاد ارتباط با دنیای جدید است. در حقیقت از شخصیت‌های زن داستان‌های لاهیری، عده‌ی کمی می‌توانند هویت فرهنگی و ملی خود را با هویت جدید دنیای معاصر ترکیب کرده و هویتی تراملی بسازند. اما شخصیت‌های داستان‌های مزارعی هویت تراملی و فرامرزی زندگی در غرب را به خوبی درک کرده و با آن هویت زندگی و کار می‌کنند؛ در حالی که هویت فرهنگی و بومی زادگان آنها ایران و هند در فضای خانه انتخاب رستوران و زندگی شخصی آنها کاملاً پدیدار است.

مزارعی سعی دارد داستان شالپا زن هندی را همزمان با نشان دادن گوشه‌هایی از زندگی زن راوی داستان که ایرانی است، پیش ببرد. داستان شالپا و عشق جدیدش راج که قصد ازدواج با او را دارد، در موقعیتی پیش می‌رود که راوی داستان هر چه بیشتر به سمت انزوا و بی‌حوصلگی پیش می‌رود. شالپا بعد از آشنایی با راج تحولی تازه در زندگی خود

می‌یابد. با او به رستوران می‌رود سعی می‌کند کمی به خودش برسد، برای خودش کرم دور چشم سفارش می‌دهد و برای خودش لباس نو می‌خرد. در کنار تحولی که شالپا در ایجاد ارتباط جدید به آن دست پیدا می‌کند، زن راوی داستان با نشانه‌هایی که در داستان قابل پیگیری است، ناتوانی خود را در ایجاد تعامل و ارتباط در جامعه غربی نشان می‌دهد. در دو قسمت داستان، زن راوی کلمه فمینیسم را یک بار مستقیم و بار دیگر ضمنی ابراز می‌دارد.

بار اول وقتی است که شالپا کت و دامن بنفش به تن دارد و راوی آن را رنگ مورد علاقه فمنیست‌ها می‌داند (۱۲) و بار دوم به صورت تلویحی وقتی با شالپا به خرید می‌روند، راوی کت و دامنی بنفش می‌خرد: «من هم یک کت و دامن بنفش خریدم چقدر از این رنگ خوشم می‌آید!» (مزارعی، ۱۸). علاقه‌ی زن راوی به رنگ بنفش تلویحاً علاقه او در ایجاد ارتباط با محیط خارج اشاره دارد. شالپا علاوه بر حفظ هویت فرهنگی زادگاه خود سعی می‌کند که زندگی جدیدی پس از مرگ همسرش آغاز کند. او پس از آشنایی با شالپا خوشحال تر به نظر می‌رسد و روز قبل از اعلام نامزدیشان با راج عکس‌های سانجی را از روی میز بر می‌دارد. توانایی شکل‌گیری هویت ترامایی در شالپا وقتی بیشتر نمایان می‌شود که شالپا جشنی به مناسبت کریسمس برگزار می‌کند در حالی که خودش هندو است (۲۰).

روز مهمانی راج و شالپا، زن راوی داستان با فضایی کاملاً هندی در خانه شالپا روبرو می‌شود که موسیقی، اتاق خواب، روتختی دستیاف با گل‌های صورتی و بوی دود خوشبو عود همگی نشانی از فضایی کاملاً هندی است. تقابل بین حفظ ارزش‌ها و هویت ملی شخصیت‌هایی مثل سانجی و شالپا و در عین حال توانایی آنها در ایجاد ارتباط با فضای خارج در محیط جامعه غربی کاملاً آشکار است. این تقابل برای زن ایرانی راوی داستان نوعی آرزو است. او زندگی شادی ندارد بی‌حوصله است؛ هیچ عکسی روی میز و دیوار اتاقش نیست. همه دوستانش مثل سارا، فریده و کتی خانم هستند و ظاهراً به دلیل وجود تفکرات فمینیستی شدید در پیدا کردن شریک زندگی و یا دوستی از جنس مخالف که بتواند تحولی در زندگی او ایجاد کند، ناتوان است. او شب میهمانی راج و شالپا به عکس بزرگ سانجی روی دیوار خیره می‌شود و به افتخار این عکس می‌نوشد. گویی سانجی نمادی از مرد ایده‌آل ذهن راوی است که انسانی مترقی با کمال اهل ورزش و هنر و در یک کلام امروزی و مدرن است.

علاقه و شاید غبطه زن راوی به شالپا در داستان کاملاً قابل پیگیری است. راوی ایرانی داستان گردنبند کبود شالپا را از او قرض می‌گیرد، ولی وقتی پشت ویتترین مغازه می‌ایستد

که جواهراتی برای کت و دامن تازه اش بخرد؛ هیچ کدام از آنها را نمی‌پسندد. او فکر می‌کند «مرواریدهای شالپا چیز دیگری هستند» (۱۹). زن راوی ترجیح می‌دهد که مرواریدهای شالپا را از او بخرد، چون دیگر او علاقه‌ای به آنها ندارد. زن راوی می‌گوید که در چند ماه گذشته شالپا از مرواریدهایش استفاده نکرده است. مرواریدهای زینتی بنفش رنگ شالپا نوعی نماد و سمبل برای هر دو زن داستان تلقی می‌شوند. از طرفی رنگ بنفش - به نقل از راوی داستان سنگام رنگ محبوب فمینیستها. مرواریدها برای شالپا یادگاری از دوران زندگی اوست که با سانجی همسر مرحومش زندگی می‌کرد و دست کشیدن از آنها نشانه‌ی از دست کشیدن شالپا از وابستگی به هویت ملی و ریشه‌های فرهنگی اوست که به او می‌گوید باید برای همسر از دست رفته اش روزه بگیرد تا در آن دنیا نیز بتواند با او باشد. در حقیقت شالپا با گذر از مرزهای فرهنگی و رسیدن به نوعی سیالیت هویتی، شروع به نهادینه کردن نوعی هویت تراملی می‌کند که می‌تواند افق‌های جدیدی در ارتباط با دنیای واقعی در فضای مهاجرت برای او باز کند.

وابستگی شالپا به عکس‌ها، لباس‌ها و جواهرات قبل از مرگ سانجی نشانی از علاقه او به سانجی همسر فوت شده اوست که ریشه در فرهنگ و هویت هندی شالپا دارد. اما او زنی است که توانایی پشت سر گذاشتن این مرزهای فرهنگی را دارد. چون پس از آشنایی با راج زندگی جدیدی را آغاز می‌کند و سانجی را اندک اندک فراموش می‌کند. زن ایرانی راوی داستان هنوز توانایی فراموش کردن هویت و اعتقادات فمینیستی و مرد‌گرای جامعه‌ی ایران را ندارد و دلیل تنهایی و انزوای او شاید همین عدم ایجاد ارتباط و ناتوانی از عبور از مرزهای فرهنگی و شکل‌دهی هویتی تراملی است.

اگر داستان سنگام را با نمایشنامه معروف هنریک ایبسن^{۳۴} سوئدی، خانه عروسک، مقایسه شود باید گفت نورا^{۳۵}، همسر تروالد، زنی است بی‌تجربه و ناآگاه که در پایان داستان به نوعی خودشناسی می‌رسد و خانم‌لیند، دوست قدیمی او که ازدواجی مصلحتی انجام داده و اکنون بیوه است با تجربه‌ی به دست آمده به خودشناسی رسیده و درک عمیق‌تری از روابط با دنیای اطراف خود دارد. با مقایسه‌ی این دو شخصیت زن می‌توان گفت شالپا بسیار نزدیک به خانم‌لیند است که در پایان داستان موفق به کسب هویت تراملی برای ادامه

34. Henrik Ibsen

35. Nora

زندگی خود می‌شود، ولی راوی ایرانی داستان ناموفق در درک و یافتن ایده آل های خود راه درازی را برای پشت سر گذاشتن مرزهای هویت ملی و رسیدن به فضای میانه برای شکل گیری هویت تراملی دارد.

نتیجه گیری

لاهییری و مزارعی شخصیت های را پرداخته‌اند که سعی دارند محل سکونت فعلی خود را در آمریکا «خانه» بنامند، ولی درگیر شکل دهی و توسعه روابط خانوادگی، زبانی، فرهنگی و اقتصادی خود فراتر از مرزهای ملی و بومی هستند. این نوع از توسعه توسط مهاجران به هویت تراملی تعبیر می‌گردد که در آن افراد زندگی دوگانه دارند، به دو زبان صحبت می‌کنند و در دو کشور دو فرهنگ متفاوت را تجربه می‌کنند. *آشیما* و *شالیپا* در رمان هم نام و داستان سنگام پس از مرگ همسرانشان تصمیم می‌گیرند تا زندگی جدید را با هویتی جدید آغاز کنند. آنها ریشه‌ها و خواستگاههای فرهنگی خود را فراموش نمی‌کنند و زندگی خود را بین تعلقات به هویت ملی و تراملی به دو قسمت تقسیم می‌کند. این نوع تقسیم زندگی به دو بخش به نحوی رهایی از بند تعلق به یک ریشه و ایدئولوژی است و وجود نوعی تفکر اجتماعی دوپاره را بیان می‌کند. این تفکرات در حقیقت دو نوع هویت گنجانده شده در ذات فرد است که فراتر از جنسیت، قومیت، طبقه اجتماعی، نژاد، و ملیت است و باعث می‌شود که فرد بتواند رودررو با دیگر فرهنگ‌ها به مذاکره و گفتمان بنشیند و نوعی ارتباط متقابل را آغاز کند.

لاهییری و مزارعی وجود هویت تراملی را نفی و فراموشی هویت ملی نمی‌دانند، بلکه آن را تأکیدی بر تداوم وجود مرزها، سیاست‌ها و هویت ملی تلقی می‌کنند. به همین دلیل شخصیت های داستان های لاهییری و مزارعی ارزش‌ها و سنت های هر دو فرهنگ هندی و آمریکایی را قابل احترام می‌دانند. با برخورد با فضایی غیر از زادگاه آن‌ها هویتشان محدود نمی‌شود، بلکه هویت آنها سیال و روان در فضای جدید جریان می‌یابد. شخصیت های داستان های لاهییری دارای مدارک بالای دانشگاهی نیستند و از هندی های مهاجر طبقه متوسط هستند که در غرب تحصیلات خود را در دانشگاه های ییل، ام‌آی‌تی یا براون به اتمام می‌رسانند و مشاغل مناسب و آینده داری را کسب می‌کنند. لاهییری شخصیت های خود را در طبقه بالای اجتماعی تصویر می‌کند. آنها معلم، محقق، مهندس و غیره هستند که

این امر نشان از تغییر هویت آن‌ها در دوران مهاجرت است.

یکی دیگر از دستاوردهای این تحقیق دنبال کردن روند شکل‌گیری هویت تراملی با گذر از بحران هویت، فرو رفتن در انزوا، «دیگری» پنداشته شدن و در نهایت رسیدن به هویت تراملی و ورود آنها به فضای جدید است. دنیای داستانی لاهیری و در مقام مقایسه آثار مزارعی تقابل فرهنگی، هویتی و دیالکتیک بین جهان سوم و جهان اول است که در فضای مهاجرت برای هندی‌ها و ایرانی‌ها اتفاق می‌افتد که دنیای دیگری را پس از استعمار و جهانی شدن تجربه می‌کنند. شخصیت‌های داستانی لاهیری و مزارعی زنان و مردانی هستند که پس از تغییر مکانی سعی دارند در فضایی ناآشنا و با سنتها و فرهنگ متفاوت به حیات خود ادامه بدهند.

آنچه در این تحقیق حائز اهمیت است، بررسی شخصیت‌های زن داستان و چگونگی شکل‌گیری فردیت و هویت جدید برای آنها بود. در این تحقیق سعی شده است که با تمرکز روی شخصیت‌های زن داستانهای مزارعی و لاهیری دردها و فشارهای عصبی، شکست‌ها و موفقیت‌ها در پذیرش و یا بازسازی فردیت در زنان مهاجر شرقی شود. شخصیت‌های داستانی این دو نویسنده سعی کردند تا از راههای مختلف مانند سکوت، مقاومت، ایجاد ارتباط، همانند سازی فرهنگی و انتقال فرهنگی فردیت و هویت جدیدی برای زندگی در مهاجرت بسازند که در نهایت روند شکل‌گیری هویت تراملی را در آنان هموار کرد. مهاجرت، جهانی شدن و تبعات آن بخشی جداناپذیر از تئوریهای مطالعات پسااستعماری و فرهنگی است. این تحقیق نیز از نظریات دو محقق صاحب نام این حوزه یعنی هومی بابا بهره گرفت تا با استفاده از برخی آرای آنها مانند دو رگه بودن، «فضای میانه»، «تقلید»، «فرو دست» و «هویت تراملی» به تحلیل و بررسی روند شکل‌گیری هویت فردی جدید در داستانهای لاهیری و مزارعی بپردازد.

در دنیای پسااستعماری و جهانی شده، مهاجرت‌های بین فرهنگی به یک حقیقت در زندگی بدل گشته است. مهاجران با تشکیل مجالس و گردهمایی‌ها سعی دارند تا فرهنگ سرزمین زادگاه را حفظ کنند و از ریشه‌های فرهنگی و هویتی خود دور نمانند. آنها همچنین این گردهمایی‌ها را به فرزندان نسل دوم و سوم خود نیز منتقل می‌کنند تا آنها نیز ریشه‌های فرهنگی والدین خود را به ارث ببرند. ولی فرزندان نسل اول و دوم مهاجران با بحران هویت عمیق تری روبرو هستند زیرا با مشکلاتی مواجهند که هویت جنسیتی، فرهنگی، مذهبی و

ملّی آنها را به چالش می‌کشند و با دوراهی روبرو هستند که هویت ملّی آنها در تضاد با پذیرش هویت جدید قرار می‌گیرد. با همه این چالش‌ها، مزارعی و لاهییری روند شکل‌گیری هویت تراملّی در میان شخصیت‌های خلق شده نوعی سازگاری هوشمندانه زن شرقی با فضای جدید زندگی تعریف می‌کنند که آنها را در تداوم زندگی در غرب به عنوان زن شرقی مهاجر یاری می‌کند و آنها را از «دیگری» انگاشته شدن در این فضا دور می‌دارد.

منابع:

الف: فارسی

- ۱- ساداتی، سید شهاب‌الدین. (۱۳۸۷). «رمان عطر سنبل عطر کاج از دیدگاه نقد پسااستعماری». مجله نافه، شماره ۴۰.
- ۲- عباسی، مسلم و آریایی نیا، مسعود. (۱۳۸۸). «دیرینه‌شناسی علوم انسانی در گفتار پسااستعماری». فصلنامه تحقیقات فرهنگی، دوره دوم، شماره ۶، تابستان ۱۳۸۸، ص ۲۱
- ۳- محمودی، حسن. (۱۳۸۶). «غریبه‌ای در اتاق من». روزنامه شرق ۲۳ مرداد.
- ۴- مزارعی، مهرنوش. (۱۳۸۳). مجموعه داستان غریبه‌ای در اتاق من. تهران: انتشارات آهنگ دیگر.
- ۵- نجومیان، امیر علی. (۱۳۸۹). نشانه‌شناسی، جهانی شدن و مهاجرت گزارش هم‌اندیشی نشانه‌شناسی (۳). یک‌شنبه، ۷ آذر - ۱۳۸۹ <http://anthropology.ir/node/7651>

ب: لاتین

- 6- Alfonso-Forero, Ann Marie. (2011). Translating Postcolonial Pasts: Immigration and Identity in the Fiction of Bharati Mukherjee, Elizabeth Nunez, and JhumpaLahiri. University of Miami Scholarly Repository. (MA Thesis). Retrieved from: <http://www.scholarlyrepository.Miami.edu.etsds>.
- 7- Amritjit, Singh, & Schmidt, Peter. (2000). On the Borders Between U.S. Studies and
- 8- Anderson, Benedict. (1991). Imagined Communities. New York: Verso.
- 9- Appadurai, Arjun. (1996). Disjuncture and Difference in the Global Cultural Flow. Modernity at Large: Cultural Dimension of Globalization. Minneapolis: U of Minnesota.

- 10- Ashcroft, Bill, Griffiths Gareth, & Tiffin, Helen. (1998). Key Concepts in Post-colonial Studies: the key concepts. London: Routledge.
- 11- Basch, Linda, Nina Glick Schiller, and Cristina Szanto Blanc. (1994). Transnational Projects: A New Perspective." Nations Unbound: Transnational Projects, postcolonial predicaments, and deterritorialized nation-states. Pennsylvania: Gordon and Breach Science Publication, 1-20.
- 12- Bhabha, H. (1994) The Location of Culture. London: Pluto Press.
- 13- Brada-Williams, Noelle. (2004). Reading Jhumpa Lahiri's Interpreter of Maladies as a Short Story Cycle." MELUS 29.3-4 (Autumn-Winter 2004): 451-64.
- 14- Chatterjee, Partha. (2008). The Nation and Its Fragments. Princeton: Princeton UP, 165- 166.
- 15- Erikson, E.H. (1968). Identity: Youth and Crisis. New York: Norton.
- 16- Hall, Stuart. (1980). Culture, Media, Language: Working Papers in Cultural Studies,
- 17- Lahiri, Jhumpa. (2003). The Namesake. Boston: Houghton Mifflin.
- 18- Hall, Stuart. (1980). Culture, Media, Language: Working Papers in Cultural Studies, London: Hutchinson Centre for Contemporary Cultural Studies University of Birmingham.
- 19- Lowe, Lisa. (1996). Immigrant Acts. Durham: Duke UP.
- 20- Paudyal, Binod. (2010). Re-imagining Transnational Identities in Norma Cant's Cannula and Jhumpa Lahiri's The Namesake. Utah State University, (M.A Thesis). Retrieved from <http://www.surveymonkey.com/s/>.
- 21- Said, Edward. (1979). Orientalism. New York: Vintage.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی